

اولین نشست «نقد ادینه» با محوریت موضوع «سانسور» در حضور جمعی از نویسندگان و منتقدان و موسسه بهاران برگزار شد. این جلسات که با مدیریت احمد غلامی، نویسنده و روزنامه‌نگار برپا شده، سعی دارد در غیاب نشریات ادبی مستقل و جریان‌ساز که با «ادبیات»، مواجهه‌ای خلاقانه و انتقادی داشته‌اند، رویکردی انتقاداته به ادبیات و مسایل مربوط به آن داشته باشد. این‌روزها که ترکیب‌های متعارفی چون نویسنده/ مدرس، منتقد/ کارشناس‌نشر یا روزنامه‌نگار/نویسنده‌فضای ادبی را تسخیر کرده، کمتر امکانی برای بروز مفهوم تنش‌زای «نقد» فراهم می‌شود. بیشتر جلسات بررسی کتاب نیز به رونمایی از کتاب بسنده می‌کند و توسط نشر و کارشناس‌کتاب‌های نشر (و همان بازارِیاب‌های ادبی) برپا می‌شود. پس بیش از آنکه فضایی برای «نقد» فراهم کند، مناسکی است که به بازار چشم دوخته‌است. از سوی دیگر ادبیات امروز به جای مفهوم «نقد»، با «سلیقه» کنار آمده‌است. و ادبیات سلیقه‌ای ما که خود در مفهوم بازار استحاله یافته، منتقد را طرد یا در قالب کارشناس و داور جوایز ادبی در خود هضم می‌کند. این است که برپایی جلسات مستقلی برای «نقد» ضرورت بیشتری پیدا کرده‌است. دوران تازه ریاست‌جمهوری با موضوع‌گیری درباره سانسور آغاز شد و این رویکرد مساله سانسور را بار دیگر با صدایی بلندتر در جامعه ادبی مطرح کرد. جمعی از نویسندگان در واکنش به موضع دولت درباره تغییر روند مجوز و انتشار کتاب نامهای نوشتند و حذف سانسور را مطالبه کردند. این مساله هنوز مهم‌ترین بحث جامعه ادبی ما است. اولین جلسه نقد ادینه نیز به همین دلیل به بحث مهم و بنیادی سانسور پرداخت.

احمد غلامی ابتدای جلسه گفت: «این‌روزها با تغییر فضای موجود، دست‌کم در حد گفتار، بحث‌های مهم و بنیادی در حوزه فرهنگ و ادبیات مطرح می‌شود که اگر این بحث‌ها در فضای ادبی ما پیگیری و مورد بحث گذاشته نشود، اِتر می‌ماند و به جایی نمی‌رسد. ما نویسنده‌ها و منتقدان و اهالی ادبیات در چنین فضایی وظیفه داریم که این بحث‌های پرتاب‌شده را به بحث بگذاریم و دست‌کم درباره این موضوعات فکر کنیم و طبعاً رفتار یا رویکردی را انتخاب کنیم.» این جلسات قرار است با توجه به مسایل موجود و مباحثی که جامعه ادبی درگیر آن است، موضوعی را به بحث بگذارد. علاوه بر این، جلسات نقد ادینه به نقد کتاب‌های منتشرشده نیز با حضور نویسنده کتاب و منتقدان و نویسندگان دیگر می‌پردازد.

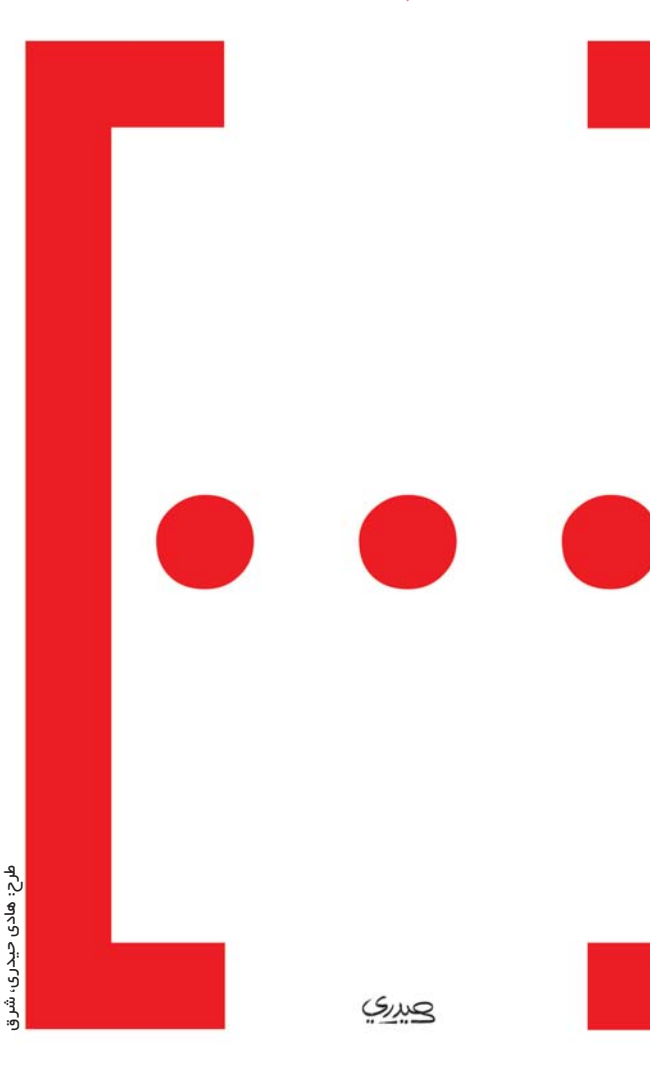
اما جلسه اول به گفته احمد غلامی به جای کتاب، موضوعی را به بحث گذاشت که همه‌اهل فرهنگ به نوعی با آن مواجهند: «بحث سانسور که این روزها مطرح شده و همه ما به نوعی با آن درگیریم، پرسش‌های بسیاری را در ذهن ما نوشته‌گان و مترجمان ادبی کشیده‌دغدغه‌هایی که در این سال‌ها در نویسندگی بنوعی آن را با خودش و نهاد ممیزی حل کرده و شیوه‌ای را در پیش گرفته‌است. همه اینها البته بحث‌های اجرایی است اما اینجا بحث ما اساساً مساله سانسور و گفت‌نمایی است که این روزها با مطرح شدن دوباره بحث سانسور شکل گرفته» در وضعیت امروز ما مسایل تازه‌ا مطرح کرده‌است» مهدی زبانی‌انزلی خرم، روزنامه‌نگار به جنبه اجتماعی سانسور اشاره کرد و گفت: «فکر می‌کنم همه کسانی که امروز اینجا نشستند‌اند و همه نویسندگان در وهله اول با سانسور مخالفند. من در این سال‌ها هم به عنوان نویسنده و هم به عنوان کسی که کار فکری یا تئوریک می‌کنم، با جنبه‌های مختلفی از این مساله برخورد داشتیم. می‌توانیم در مورد حضور سانسور در ایران، برگردیم به سنت صدساله سانسور و ببینیم اساساً این چه پدیده‌ای است که شکلی از اخلاقی را در مقابل امیال یا ذهن خلّاق آر‌تیسست قرار داده. از بعد مشروطه تا حالا همواره با سایه‌هایی از سانسور مواجه بودیم. اما سانسور در حال حاضر در ایران بیش از اینکه فرایند سیاسی و تصمیم‌گیری در نهاد ممیزی باشد در بافت جامعه حضور دارد. یعنی می‌توان تصور کرد که سانسور برداشته شده، آیا من نویسنده می‌توانم هر چیزی را بنویسم که مثلاً عبور از خط قرمز جامعه باشد. و این خود مطرح شدن مساله اخلاقی و ارزش‌ها است. پس ما باید سعی کنیم نسبت جامعه را با ادبیات و روشنگر شخص کنیم. نکته مهم‌تر اینکه جامعه نسبت به روشنفکری نگاه مشکوکی دارد. جریان‌هایی سعی داشتند نویسنده و روشنفکر موجودی تزینی تلقی شود. وگرنه به نظر من تکلیف نویسنده یا دولت و نهاد ممیزی روشن است یعنی به نوعی تعامل می‌کند و کتاب را با اصلاحاتش چاپ می‌کند یا نمی‌کند اما تکلیف برخورد موجودی انتزاعی به نام جامعه مشخص نیست»

اما پویا رفویی، منتقد ادبی می‌گوید، «این مبنایی که تقابل‌ها را پشت‌سر هم زیاد می‌کند، اینکه سانسور ممکن است پدیده‌ای اجتماعی باشد و از درون آن ملاحظات اخلاقی بیرون بیاید یا حتی مقوله پیچیده حقوقی «توهین» را مطرح کند، در نهایت می‌خواهد ما را به این سمت ببرد که سانسور پدیده‌ای سیاسی نیست. حالا اگر از این نگاه همزمانی بگذریم، و صورت‌بندی تئوریکی را در این‌باره مطرح کنیم، مساله مهم این است که اگر

گزارشی از اولین نشست ادبی «نقد ادینه»

ادبیاتِ خصولتی

شیمیا بهره‌مند



سبیری

دیگر سانسور نباشد اما تمام شرایط ماقبل را به بعد از آن تسری بدهیم، حالتی پیش می‌آید که فلسفه‌خوان‌ها به آن «مغالطه شخص ثالث» می‌گویند. از طرف دیگر این پرسش مطرح می‌شود که آیا سانسور پدیده‌ای درزمانی و تاریخمند است، یا پدیده‌ای که مبتلا به دولت‌های مدرن است. یعنی پدیده سانسور به این شکل که دولت یا نهادهای اجرایی بر آثاری که دیگران در جامعه بیان می‌کند، نظرات کند پدیده‌ای مدرن است. از طرفی عمر این مقوله‌ای که ما از آن تحت‌عنوان «ادبیات» یاد می‌کنیم کمتر از دولت مدرن است. روشن‌تر بگویم اولین بار کلمه ادبیات در سال ۱۸۰۰ به جای کلام زبیا یا سخن نیکو وضع شد، و اتفاقاً با تولد ادبیات هم سانسور به مفهوم مدرنش متولد می‌شود. سانسور لحظه‌ای است که ادبیات با سیاست مواجه می‌شود. اگر سیاست را به معنای خلق قواعدی ببینیم که جامعه را قاعده‌مند می‌کند، کاملاً با ادبیات تلاقی می‌کند. در تبارشناسی دولت مدرن اگر به مفهوم سیاست مراجعه کنیم، می‌بینیم که سیاست عارضه انسانی است. به این دلیل که انسان موجودی سخنگوست. برمی‌گردد به خواش‌هایی که در اوایل دوره رمانتیک‌ها از فلسفه کلاسیک به وجود آمده بود، اینکه تفاوت انسان با حیوان این است که آن زوزه می‌کشد و این سخن می‌گوید. پس یکی از کارهایی که ادبیات می‌کند این است که تمایز بین کسانی را که فقط حرف انسان را می‌فهمند و کسانی که می‌فهمند و البته بیان هم می‌کنند، نشان می‌دهد. پس در مساله بیان، بحث بر سر این است که ادبیات به شکل امکان‌پذیری درمی‌آید و پارای از انسان‌ها صاحب سخن می‌شوند، که در نقد ادبی می‌گوییم ادبیات «سخن خاموشان» است. و این شکافی را پدید می‌آورد: یکی نگاه سیاسی که بیشتر زمان‌مند است و دیگر نگاه اجتماعی که مکان‌مند است. به این دلیل که وقتی تمایز اجتماعی قایل می‌شوید، منزلت انسان‌ها از قبل معلوم است. در وضعیت عادل جامعه، انسان‌ها وقت کافی برای بیانگری ندارند، اینقدر که بیان‌پذیر می‌شوند. ادبیات از لحظه‌ای آغاز می‌شود که موجوداتی که باید سخن را بشنوند، سخنگو می‌شوند. همین است که به تعبیر موریس بلانشو، ادبیات سخن شب است. حالا اگر فرض بگذاریم که سانسور برداشته شود، به قول «وپر»‌های فرض تیپیک‌یابده‌ال، حالا بررسی کنیم که چه اتفاقی می‌افتد. در حالی که هرگز خطراتی که از آزادی بیان به وجود آمده به مردم یا جامعه مربوط نبوده‌است. و این ترس‌هایی است که اتفاقاً به جامعه منتقل شده‌‌ست برعکس چون در مفهوم سانسور مفهوم آزادی با عدالت برخورد می‌کنند در زمان‌هایی که این مفاهیم به‌طور نسبی به وجود آمده،

جایزه گلشیری یا منتقدان یا مهرگان را می‌برد. پس این تأثیر حرف درستی است.»

منیرالدین بیرونی، نویسنده نیز از تجربیات خودش در برخورد با سانسور و البته برخورد جامعه با کتاب‌هایش گفت. این نویسنده که وضعیت دو کتابش هنوز بلاتکلیف مانده، معتقد است‌که سانسور به نوعی در نویسندگان و شاید جامعه هم به نوعی نهاده‌ی شده‌است: «به اعتقاد من نویسنده نمی‌تواند بر سر سانسور و حدود آن در اثرش چانه‌زنی کند. مثلاً جملاتی را نوع دیگری بنویسد یا حتی بخش‌هایی از کتابش را حذف کند. ادبیات آینمای است در برابر جامعه، که اگر درست کارش را انجام دهد می‌تواند در جامعه تکرار ایجاد کند.»

پویا رفویی نیز به مساله قابل تاملی اشاره کرد، اینکه «سانسور، مفهومی با عنوان «سلیقه» و «نقد ادبی» را منتفی می‌کند، چون سیستم جای‌فرد را می‌گیرد. به همین دلیل هم این‌روزها نویسنده‌ها در جلسات ادبی مدام می‌گویند ما که منتقد نداریم، و من که سال‌هاست نقد ادبی کار می‌کنم با کیستی‌ای روی‌رو می‌شوم که چیستی ندارد! مساله دیگر این است که سلیقه ادبی در جامعه از بین می‌رود. اساساً مساله ادبیات از طرفی به زبان مربوط است و از طرف دیگر با بدن‌ها سرورگار دارد. هر بدن می‌تواند یک زبان داشته باشد و این موضوعی است که کانت اولین بار آن را مطرح کرد. پس من معتقد نیستم که نویسنده باید حتماً فعال سیاسی باشد، ذات رمان حتی در همان ناب‌گرایی‌اش، مساله بیان و بدن است و با سیاست پیوند می‌خورد.»

نسبت ادبیات با مطبوعات و نقش مقوله سانسور در این نسبت نیز از مسایلی بود که در این جلسه مطرح شد. خلیل درمنکی، منتقد ادبی به غیاب نشریات ادبی و فرصت‌های نابرابر اشاره کرد اینکه «موازنه ادبی در ادبیات ما به هم خورده‌است، چون برخی جریان‌های ادبی فرصت برابر برای جریان‌سازی یا در معرض قرار دادن نظرات و ایده‌هایشان را نداشتند. این موجب شد ادبیات فروش کند.» درمنکی یکی از دلایل غیاب نشریات ادبی را جاکن‌شدن و کوچ کردن روزنامه‌نگاران و منتقدان ادبی از مجلات مستقل ادبی به روزنامه‌های دوران دوم خرداد دانست: «در دوران گشایش فضای مطبوعاتی، روزنامه‌ها (که در نسبت با احزاب و نیروهای سیاسی ممکن می‌شوند) بخش مهمی از حرکت ادبیات و جریان‌ها را رقم زدند. خود من هم در این روزنامه‌ها نقد نوشتن را تجربه کردم اما غیاب نشریات مستقل ادبی که جریان‌های مختلفی را نمایندگی می‌کند، امروز در جامعه ادبی احساس می‌شود. به من می‌گویند نشستی خانه، خب بخواون و بنویس. اما اینجا مساله جامعه‌پذیری زبان مطرح است. من معتقدم با فردی نشستن و کار کردن هر روز رو به هبوط هستم. این کار نکردن و غراب‌برد برخی از جریان‌های ادبی امکان‌هایی را از ادبیات ما گرفته‌است.»

یزدانی خرم نیز به نگاه سلبی و انفعال موجود در بخشی از جامعه ادبی اشاره می‌کند و معتقد است: «نگاه سلبی به جایی نرسیده و نخواهد رسید. باید با دولت مذاکره کنیم تا سانسور برداشته شود. او هم‌چنین می‌گوید که کانون یا انجمنی از نویسندگان باید شکل بگیرد. مجمعی تشکیل شود و با انتخابات کانونی از نویسندگان ایجاد شود که فعالیت صنفی کنند.باید نهادهایی صنفی از دل جریان‌های روشنفکری و نویسندگان بیرون بیاید که مسایل مربوط به انتشار کتاب را حل کند. در قانون هم مواردی برای این موضوع داریم، او تأکید می‌کند که «بحث‌های تئوریکی که مطرح شد، بحث‌های زیبایی است، اما در حوزه نقد ادبی، ما در ایسن وضعیت به بحث زیبا نیاز نداریم بلکه به‌بحث راهگشا نیاز داریم. ما از معدود نشریاتی هستیم که در هژمونی چپ که در اینجا سال‌ها وجود داشته، اعلام کردیم که لیبرال هستیم. اما ما با همه جریان‌ها کار کردیم. من در سرمقاله‌م نوشتم «زنده‌باد ارادتمند برای جوان» یا علیه جریان چپ در ادبیات پرونده‌ای وارد آمد اما برای نروها هم پرونده درآوردیم. بعضی از جریان‌های تندرو در اهل فرهنگ مجله ما را تحریم کردند. در حالی که معتقدم باید همه در مجله کار کنند اما باید مراجع‌ای هم باشد.»

پویا رفویی از خطر شکل گرفتن پنل‌سی برای ادبیات می‌گوید که نسبت چندانی با «ادبیات» ندارد. او با هشدار می‌گوید ادبی بحث را تمام می‌کند: «در تحولات فرهنگی اخیر شکل تازه‌ای از سیاست ادبی دارد شکل می‌گیرد که حول محور بازار ادبیات و رونق کسب و کار و گفت‌وگو تعریف می‌شود. کسی مخالف گفت‌وگو نیست. نویسنده‌ها اتفاقاً دارند با آثارشان با جامعه گفت‌وگو می‌کنند. نویسنده دست‌برقضا بیشتر از تمام جامعه گفت‌وگو می‌کند. به اعتقاد من پنلی مشابه اقتصاد، برای ادبیات دارد تعریف می‌شود. ادبیات ما دارد «خصولتی» می‌شود. این است که مثل فکر می‌کنیم برای هر جمله ما هزار جمله می‌توانیم جایگزین کنیم! یعنی تصوری از ادبیات به وجود می‌آمده که ادبیات ظاهراً نهاد و جمع پیدا می‌کند. این ادبیات سعی می‌کند با رسانه، خودش را برتر نشان دهد اما تکلیف ادبیات با رسانه مشخص نمی‌شود، بلکه با مینابجی حل می‌شود. ادبیات که مدیانتیست. در نهایت می‌خواهیم بگویم خطری که امروز وجود دارد خصولتی شدن ادبیات است.»



خلیل درمنکی

موازنه ادبی در ادبیات ما به هم خورده، چون برخی جریان‌های ادبی فرصت برابر برای جریان‌سازی با معرض قرار دادن نظرات و ایده‌هایشان را نداشتند و این شد که ادبیات فروکش کرد. در دوران گشایش فضای مطبوعاتی، روزنامه‌ها (که در نسبت با احزاب و نیروهای سیاسی ممکن می‌شوند) بخش مهمی از جریان‌های ادبی را رقم زدند. اما غیاب نشریات مستقل ادبی که جریان‌های مختلفی را نمایندگی می‌کند، امروز در جامعه ادبی احساس می‌شود.

ادبیات

خطلای رمان

پایتذ زرتالبی: «رمان‌ها زندگی‌های دوم‌اند. رمان‌ها نیز مانند روایهای زرار دو نرول، شاعر فرانسوی، رنگ‌های زندگی و پیچیدگی‌های آن را نشان می‌دهند و عرصه شناخت ما را به‌طور فزاینده‌ای از آدم‌ها، چهره‌ها و اشیایی که احساسشان کرده‌ایم، می‌انبارند. هنگام مطالعه رمان نیز همان‌گونه که در رویا رخ می‌دهد، خارق‌العاده‌گی چیزهایی که با آنها مواجه شده‌ایم گاه ما را چنان از خود بیخود می‌کند که مکنای را که در آن هستیم از یاد می‌بریم و خود را در حوادث خیالی آشنا و میان افراد می‌انگاریم. در چنین لحظاتی، احساس می‌کنیم دنیای خیالی‌ای که در رمان‌ها با آن مواجه شده و از آن لذت برداییم، واقعی‌تر از دنیای واقعی است. تصور ما از واقعی‌تربودن این زندگی‌های دوم، سبب می‌شود رمان‌ها را مدام با واقعیت درهم آمیزیم و دست‌کم آنها را با زندگی حقیقی هسان ببیناریم. اما این خطا، این سادگی، ابدا چیزی نیست که از آن شکوه کنیم.»
اورحان پاموک نویسنده مطرح ترک‌تبار، «رمان‌نویس ساده‌اندیش و رمان‌نویس اندیشمند» را این‌طور آغاز کرده‌است: «این کتاب که شامل شش گفتار از پاموک درباره ادبیات، رمان و تجربیات او در مواجهه با رمان است، در واقع منتخبی از سخنرانی‌های او در دانشگاه هاروارد است. اورحان پاموک نویسنده چنگجالی ترک‌تبار از دوران کودکی تا جوانی‌اش به نقاشی پرداخت، اما بعدها دانشگاه را رها کرد و روزنامه‌نگاری خواند. و بعد همه چیز را کنار گذاشت تا رمان‌نویس شود. «خود را در خله حبس کرد و شروع به نوشتن کرد.»
اُورحان پاموک علاوه براینکه با رمان‌هایش به شهرتی جهانی رسید، همواره در حوزه‌های ادبیات و هنر؛ به‌خصوص نقاشی مقالات معتبری نوشته‌است. این نویسنده از اواسط دهه ۱۹۹۰ با مقالاتی که در مورد حقوق بشر، سیاست و آزادی اندیشه نوشت، به نویسنده‌ای منتقد و سازش‌ناپذیر بدل شد. جدای از ادبیات جهانی پاموک، مقالات و رویکرد نویسنده‌گی‌اش به عنوان نویسنده/ روشنفکری جهان‌سومی برای نویسندگانی در وضعیت مشابه، قابل تامل است. از اِسن‌رو او در مقالاتی‌ه هوشمندانه، «آیا چیزی به اسم ادبیات جهان‌سوم وجود دارد؟»، از رمان جهان سومیی می‌نویسد: «وجود نوعی رمان روانی که مختص کشورهای جهان سومی باشد، بدیهی به نظر می‌آید. اصالت این نوع رمان، بیشتر از موقعیت نویسنده، ناشی از این واقعیت است که او می‌داند نوشتارش در فاصله زیادی با مراکز ادبی جهان قرار دارد و او اِسن‌ فاصله را در وجود خودش حس می‌کند. اگر یک چیز ادبیات جهان سوم را متمایز کند، آن نه فقر، خشونت، سیاست یا نابسامانی اجتماعی کشور مورد بحث، بلکه آگاهی نویسنده از فاصله نسبی اثرش با مراکزى است که تاریخ هنر مربوط به او - هنر رمان- را تعریف می‌کنند و او این فاصله را در اثرش بازتاب می‌دهد. آنچه در اینجا ضرورت دارد، حس تبعیدی‌بودن نویسنده جهان‌سومی از مراکز ادبی جهان است. همین حس بیگانه‌گی او را از دغدغه اصالت خلاص می‌کند. او برای اینکه صدای خودش را پیدا کند به رقابت دلهره‌آور با پدران و پیشکسوتان نیازی ندارد. عرصه‌های تازه‌ای را برای خودش کشف می‌کند و خطایشن طالبا با خوانندگان نوظهور و متمایزی است که قبلاً در کشور خودش سرورکاری با آنها نداشته.» کتاب «رمان‌نویس ساده‌اندیش و رمان‌نویس اندیشمند»، در شش گفتار روایت پاموک از تجربه رمان‌نویسی‌اش است. پاموک در سخن آخر می‌نویسد: «این کتاب شکل کلمسی از دانسته‌هایم از موضوع رمان و مهم‌ترین چیزهایی است که آموختم. دغدغه اصلی‌ام تأثیر رس‌مان روی ما و نحوه کار رمان‌نویسان و طرز نوشته‌شدن آنهاست.» او معتقد است: «وضعیت ایده‌ال برای رمان‌نویس این است که «همزمان صاحب ذهنی ساده و اندیشمند باشد.»

دومین اثر ایرانی که ثالث در این روزها منتشر کرده، مجموعه داستانی است از علی صالحی با نام «پاس عطش» که ۱۳ داستان کوتاه را در برمی‌گیرد. عناوین داستان‌های این مجموعه عبارتند از: پاس عطش، پیغام، ناله بلند، پهلر سرد، عجیه جادو، ابرهای دور، زخم، قربانی، در نیم روز، حبابه‌های سرخ، جان نخل، خون نخل و دل نخل. همان‌طور که از عناوین برخی داستان‌های این مجموعه برمی‌آید، بعضی داستان‌های این مجموعه در حال‌وهوای جنوب ایران روایت شده‌اند. اینک بخشی از داستان بهار سرد از این مجموعه: «حاکم کف حیاط از باران نهم شب پیش خیس و چسبناک بود. تا ساعتی دیگر آفتاب همه‌جا را خشک می‌کرد و آن موقع جاروکردن راحت‌تر بود، اما به دل گفت آدم‌یم و یک‌مترتیه محمود آمد. مگر نه مادر گفتند که می‌خواهد همه اوقات را یک‌روزه ببیند و برود. کف پای شیرین هنوز سرد بود اما لزماً که در دستم و دلش افتاده بود بیش از سرمای هوا و سردی زمین خیس بود. دلش جانی گرفت و هرکاری می‌کرد نمی‌توانست لرزش فکش را نگه دارد. جاریوش هیچ جمع نمی‌کرد، کف فقط می‌کشید یک جارو اینجا، یکی آنجا، رفت تا کناره دیوار که آفتاب تا میانه‌اش آمده بود. کمر راست کرد بالاتش را از توی آفتاب گرفت. روی مخمل علف‌های سرر دیوار دست کشید. دستش تر شد. یک شاخه گل بلونه کج از شکاف دیوار بیرون زده بود، تنها یک گل داشت و سر به گراز که به خودش گفت شاید چند روز است بیرون زده او تا حالا ندیده، شاید هم از باران شب پیش جان گرفته باشد.»

پاس عطش از علی صالحی

یک پاراگراف کوتاه

در زمینه رمان ترجمه، «شکار گوسفند وحشی» از هاروکی موراکامی یکی از تازه‌ترین کتاب‌هایی است که این روزها از طرف نشر ثالث منتشر شده است. این رمان با ترجمه محمود مرادی منتشر شده و گفتنی است که چندی پیش ترجمه مهدی غبرایی هم از این رمان، با عنوان «تعقیب گوسفند وحشی» منتشر شده بود. موراکامی از نویسندگانی است که پیش از این رمان‌هایش در ایران با استقبال زیادی رویه‌رو بوده‌است. رمان شکار گوسفند وحشی، رمانی است با مولفه‌های رمان‌های جانیی که با رمز و راز و افسانه و تافتری و طنز درآمیخته و به پابانی شگفت ختم می‌شود. رمان، اینگونه آغاز می‌شود: «یک پاراگراف کوتاه بود که نوی روزنامه صبح چاپ شده بود. یکی از دوستان تلفن کرد و برایم خواند. متن برجسته‌ای نبود. از آن کارهایی بود که یک خبرنگار ناشی تازه از عکندوت بدقراط‌ای با هم تاقی می‌کردند.» دستگرم نوشته بود. رمان وقوع حادثه، گوشه‌ای از خیابان، شخصی در حال راندگی با کامیون، یک عابر پیاده، یک سانه و بررسی بی‌مبالاتی احتمالی. مثل شعرهای صفحات داخلی مجلات به نظر می‌آمد.

پرسیدم: «مراسم کجاست؟»

گفت: «نمی‌دونم، اصلاً دختره خواننده‌ای داشت؟»

البته که دخترک خوانواده داشت.

به اداره پلنس تلفن کردم تا نشانی یا شماره تلفن خانواده دختر را بگیرم، بعد به خانواده‌اش تلفن کردم تا تجزیات مراسم را ببرم.

خانواده‌اش در یکی از قسمت‌های قدیمی توکیو زندگی می‌کردند. نقشه‌ام را بیرون آوردم و آن قسمت را با رنگ قرمز علامت زدم. تمام منطقه مسیر پریچ‌وخمی از خیابان‌های پارک و کالاهای فاضلاب بود و همه جا پر از خطوط مترو و قطار و اتوبوس بود که مثل تار عنکبوت بدقراط‌ای با هم تاقی می‌کردند.»

شکار گوسفند وحشی/ هاروکی موراکامی / ترجمه محمود مرادی
خالد حسینی در ایران با رمان «یادباد کباز» معرفی شد. رمانی که نه‌فقط در ایران که در جهان نیز با استقبال رویه‌رو بود و نام این نویسنده افغان را سر زبان‌ها انداخت. بعد از یادباد کباز و هزار خورشید تابان، «ندای کوهستان» سومین رمان خالد حسینی است که این روزها با ترجمه مهدی غبرایی و از طرف نشر ثالث منتشر شده‌است.

غبرایی در مقدمه کوتاهش بر این رمان درباره آن می‌نویسد: «آخالد حسینی ادر این رمان که پیش‌رو دارید، شگردهای تازه‌ای را به‌کار گرفته، از جمله بازگشت به گذشته و حواله به آینده و حتی در درون فصل آخر نیز از آن بیشتر بهره برده، همچنین از روایان متعدد در فصل‌های کتاب استفاده کرده‌است. به علاوه در اینجا بیش از پیش به درون‌کلوی شخصیت‌ها پرداخته و از کشاکش‌های ذهنی آنها حرف زده‌است؛ به نحوی که گاه به استادان داستان‌نویسی پهلوی می‌زند. به هرحال خالد حسینی متولد ۱۹۶۵ کابل و از ۱۹۷۶ مقیم امریکاست. پزشک است و دانش‌آموخته تخرله تحصیلی‌سنده‌گی خلاق... و لنگهی در این رمان، خالد حسینی دیگر کمتر به خود جنگ و فجاج آن می‌پردازد و بیشتر به آینده‌ای آن و پراکنده‌شدن نسلی را در سراسر جهان دنبال می‌کند و می‌گوید نسل اول بین دو دنیا گیر افتاده و نسل بعد دیگر هویت خود را می‌بازد. با این حال نسل اول، نسل اول سرگشته در قصه‌ی نقاط جهان هنوز روزگار وصل و نیمه‌غایب خود را می‌جوید و گاه ز خاکستری از آن نمی‌یابد.»

ندای کوهستان / خالد حسینی / ترجمه: مهدی غبرایی

تازه‌های نشر ثالث

یک پاراگراف کوتاه

نشر ثالث به تازگی در حوزه ادبیات داستانی چند کتاب منتشر کرده که از آن میان می‌توان به دو داستان ایرانی، از حامد اسماعیلیون و علی صالحی و دو ترجمه داستان اشاره کرد. این کتاب‌ها در ادامه معرفی می‌شوند.

زندگی در زیر بمباران

«گاماسیاب ماهی ندارد»، عنوان رمانی است از حامد اسماعیلیون که به‌تازگی در مجموعه ادبیات ایران نشر ثالث به چاپ رسیده‌است. پیش از این سه اثر داستانی از اسماعیلیون با نام‌های «آویشن قشنگ نیست» و «قناری‌پاز» و «دکتر تادیس» منتشر شده بود اما داستان تازه‌ترین رمان اسماعیلیون، از فروردین ۱۳۵۸ شروع می‌شود و در مرداد ۱۳۶۷ و با عملیات مرصاد در کرمانشاه به پایان می‌رسد. او این رمان را حدود چهارسال پیش نوشته و در آن به وقایع بعد از انقلاب و نیز جنگ هشت‌ساله ایران و عراق پرداخته‌است. اسماعیلیون در این رمان زندگی شخصیت‌هایی را روایت کرده که سرنوشت شان به نوعی با انقلاب و جنگ و وقایع مربوط به آن گره خورده‌است. یکی از شخصیت‌های مجوری رمان، زنی است که با همسر و فرزندانش در کرمانشاه زندگی می‌کند و مدام دلواپس خانواده خود است. ایران سال‌های جنگ و زندگی مردم در زیر بمباران، از جمله ضامینی است که اسماعیلیون در رمان گاماسیاب ماهی ندارد به آن پرداخته‌است. «گاماسیاب ماهی ندارد» با این جملات شروع می‌شود: «کت نمیدار قهوه‌ای به تنش زار می‌زد. کنج دیوار ایستاده و زل زده بود به زمین. صورت درشتی داشت با ابروهای پرپشت و بینی بزرگی که افتاده بود در فاصله اندک دوجشم. با موهای سیخ‌سیخ کوتاه و گردنی باریک بر تنه‌ای لاغر چون گنجشکی لندوک. پاهایش به تازگی پاهای لکلیکی بود که در همان حوالی بر بافی شیروانی نوک می‌زد»

گاماسیاب ماهی ندارد/ حامد اسماعیلیون

بهار سرد

دومین اثر ایرانی که ثالث در این روزها منتشر کرده، مجموعه داستانی است از علی صالحی با نام «پاس عطش» که ۱۳ داستان کوتاه را در برمی‌گیرد. عناوین داستان‌های این مجموعه عبارتند از: پاس عطش، پیغام، ناله بلند، پهلر سرد، عجیه جادو، ابرهای دور، زخم، قربانی، در نیم روز، حبابه‌های سرخ، جان نخل، خون نخل و دل نخل. همان‌طور که از عناوین برخی داستان‌های این مجموعه برمی‌آید، بعضی داستان‌های این مجموعه در حال‌وهوای جنوب ایران روایت شده‌اند. اینک بخشی از داستان بهار سرد از این مجموعه: «حاکم کف حیاط از باران نهم شب پیش خیس و چسبناک بود. تا ساعتی دیگر آفتاب همه‌جا را خشک می‌کرد و آن موقع جاروکردن راحت‌تر بود، اما به دل گفت آدم‌یم و یک‌مترتیه محمود آمد. مگر نه مادر گفتند که می‌خواهد همه اوقات را یک‌روزه ببیند و برود. کف پای شیرین هنوز سرد بود اما لزماً که در دستم و دلش افتاده بود بیش از سرمای هوا و سردی زمین خیس بود. دلش جانی گرفت و هرکاری می‌کرد نمی‌توانست لرزش فکش را نگه دارد. جاریوش هیچ جمع نمی‌کرد، کف فقط می‌کشید یک جارو اینجا، یکی آنجا، رفت تا کناره دیوار که آفتاب تا میانه‌اش آمده بود. کمر راست کرد بالاتش را از توی آفتاب گرفت. روی مخمل علف‌های سرر دیوار دست کشید. دستش تر شد. یک شاخه گل بلونه کج از شکاف دیوار بیرون زده بود، تنها یک گل داشت و سر به گراز که به خودش گفت شاید چند روز است بیرون زده او تا حالا ندیده، شاید هم از باران شب پیش جان گرفته باشد.»

پاس عطش از علی صالحی

یک پاراگراف کوتاه

در زمینه رمان ترجمه، «شکار گوسفند وحشی» از هاروکی موراکامی یکی از تازه‌ترین کتاب‌هایی است که این روزها از طرف نشر ثالث منتشر شده است. این رمان با ترجمه محمود مرادی منتشر شده و گفتنی است که چندی پیش ترجمه مهدی غبرایی هم از این رمان، با عنوان «تعقیب گوسفند وحشی» منتشر شده بود. موراکامی از نویسندگانی است که پیش از این رمان‌هایش در ایران با استقبال زیادی رویه‌رو بوده‌است. رمان شکار گوسفند وحشی، رمانی است با مولفه‌های رمان‌های جانیی که با رمز و راز و افسانه و تافتری و طنز درآمیخته و به پابانی شگفت ختم می‌شود. رمان، اینگونه آغاز می‌شود: «یک پاراگراف کوتاه بود که نوی روزنامه صبح چاپ شده بود. یکی از دوستان تلفن کرد و برایم خواند. متن برجسته‌ای نبود. از آن کارهایی بود که یک خبرنگار ناشی تازه از عکندوت بدقراط‌ای با هم تاقی می‌کردند.» دستگرم نوشته بود. رمان وقوع حادثه، گوشه‌ای از خیابان، شخصی در حال راندگی با کامیون، یک عابر پیاده، یک سانه و بررسی بی‌مبالاتی احتمالی. مثل شعرهای صفحات داخلی مجلات به نظر می‌آمد.

پرسیدم: «مراسم کجاست؟»

گفت: «نمی‌دونم، اصلاً دختره خواننده‌ای داشت؟»

البته که دخترک خوانواده داشت.

به اداره پلنس تلفن کردم تا نشانی یا شماره تلفن خانواده دختر را بگیرم، بعد به خانواده‌اش تلفن کردم تا تجزیات مراسم را ببرم.

خانواده‌اش در یکی از قسمت‌های قدیمی توکیو زندگی می‌کردند. نقشه‌ام را بیرون آوردم و آن قسمت را با رنگ قرمز علامت زدم. تمام منطقه مسیر پریچ‌وخمی از خیابان‌های پارک و کالاهای فاضلاب بود و همه جا پر از خطوط مترو و قطار و اتوبوس بود که مثل تار عنکبوت بدقراط‌ای با هم تاقی می‌کردند.»

شکار گوسفند وحشی/ هاروکی موراکامی / ترجمه محمود مرادی
خالد حسینی در ایران با رمان «یادباد کباز» معرفی شد. رمانی که نه‌فقط در ایران که در جهان نیز با استقبال رویه‌رو بود و نام این نویسنده افغان را سر زبان‌ها انداخت. بعد از یادباد کباز و هزار خورشید تابان، «ندای کوهستان» سومین رمان خالد حسینی است که این روزها با ترجمه مهدی غبرایی و از طرف نشر ثالث منتشر شده‌است.

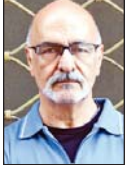
غبرایی در مقدمه کوتاهش بر این رمان درباره آن می‌نویسد: «آخالد حسینی ادر این رمان که پیش‌رو دارید، شگردهای تازه‌ای را به‌کار گرفته، از جمله بازگشت به گذشته و حواله به آینده و حتی در درون فصل آخر نیز از آن بیشتر بهره برده، همچنین از روایان متعدد در فصل‌های کتاب استفاده کرده‌است. به علاوه در اینجا بیش از پیش به درون‌کلوی شخصیت‌ها پرداخته و از کشاکش‌های ذهنی آنها حرف زده‌است؛ به نحوی که گاه به استادان داستان‌نویسی پهلوی می‌زند. به هرحال خالد حسینی متولد ۱۹۶۵ کابل و از ۱۹۷۶ مقیم امریکاست. پزشک است و دانش‌آموخته تخرله تحصیلی‌سنده‌گی خلاق... و لنگهی در این رمان، خالد حسینی دیگر کمتر به خود جنگ و فجاج آن می‌پردازد و بیشتر به آینده‌ای آن و پراکنده‌شدن نسلی را در سراسر جهان دنبال می‌کند و می‌گوید نسل اول بین دو دنیا گیر افتاده و نسل بعد دیگر هویت خود را می‌بازد. با این حال نسل اول، نسل اول سرگشته در قصه‌ی نقاط جهان هنوز روزگار وصل و نیمه‌غایب خود را می‌جوید و گاه ز خاکستری از آن نمی‌یابد.»

ندای کوهستان / خالد حسینی / ترجمه: مهدی غبرایی



احمد غلامی

«این روزها با تغییر فضای ادبی ما پیگیری و مورد بحث گذاشته نشود، اِتر می‌ماند و به جایی نمی‌رسد. ما نویسنده‌ها و منتقدان و اهالی ادبیات در چنین فضایی وظیفه داریم که این بحث‌های پرتاب‌شده را به بحث بگذاریم و دست‌کم درباره این موضوعات فکر کنیم و طبعاً رفتار یا رویکردی را انتخاب کنیم.»



محمود حسینی‌زاد

نویسنده در خواش خود از اجتماع ممکن است با بخشی از اجتماع در تعارض قرار بگیرد اما در این نگاه که به اجتماع توجه دارد هم واقعیتی است. سانسور البته فقط در حوزه کتاب نیست. وقتی دولت آلمان به من بورس می‌دهد تا بروم کتابی را ترجمه کنم، یا حتی جواز ادبی نوعی سانسور است. اما ترس عینی که یزدانی خرم به آن اشاره می‌کند، گرچه واقعی است اما شلوع است. به عقیده من هم سانسور همیشه امری سیاسی بوده و هست.



پویا رفویی

«در تحولات فرهنگی اخیر شکل تازه‌ای از سیاست ادبی دارد شکل می‌گیرد که حول محور بازار ادبیات و گفت‌وگو تعریف می‌شود. به اعتقاد من پنلی مشابه اقتصاد، برای ادبیات دارد تعریف می‌شود. ادبیات ما دارد «خصولتی» می‌شود. این است که برخی فکر می‌کنند برای هر جمله هزار جمله می‌شود جایگزین کرد! تصوری از ادبیات شکل گرفته که ادبیات ظاهراً نهاد و جمع پیدا می‌کند. اما خطری که امروز وجود دارد خصولتی شدن ادبیات است.»



مهدی یزدانی خرم

نگاه سلبی به جایی نرسیده و نخواهد رسید. باید با دولت مذاکره کنیم تا سانسور برداشته شود. جمعی تشکیل شود و با انتخابات کانونی از نویسندگان باید شکل گرفته که فعالیت صنفی کنند. باید نهادهایی صنفی از دل جریان‌های روشنفکری و نویسندگان بیرون بیاید که مسایل مربوط به انتشار کتاب را حل کند بحث‌های تئوریک، بحث‌های زیبایی است اما در حوزه نقد ادبی، ما در این وضعیت به بحث راهگشا نیاز داریم.